

ای محنتسب از جوان چه خواهی ؟

من توبه نمی کنم که بیبرم .

(سعدی)

# عصیان جوانان و جهل پیران

علی اصغر حلبی

مؤی دراز و شلوار تنگ و کفش پاشنه و کف بلند و موزیک جتون آمیز نشسته است. اینها در همه جامعه های آزاد هستند، و انکار وجود آنها بمنزله انکار مسلمات است. (۱) و استاد جلیان، رهبران آذربایجان، روزنامه نگاران و مجله نویسان، پدران و مادران و ناصحات و بندگویان، همه از این وضع و حالت ناراحت اند، و همواره در تشویش و اضطراب و بددلی از آینده جوانان برمی روند؛ و گذشته از عده معدودی که همیشه از آب گل آلود ماهی می گیرند، و وضع موجود را مایه بقای خود می دانند، بیشتر این جماعت از علت ها و موجبات این اوضاع و احوال بی خبرند؛ و عجب تر آنکه نمی دانند بیشتر این ناراحتی های جوانان از ناحیه خود آنهاست، و بقول مولانا «خود جام شکسته اند و جوانان را می زند» (۳).

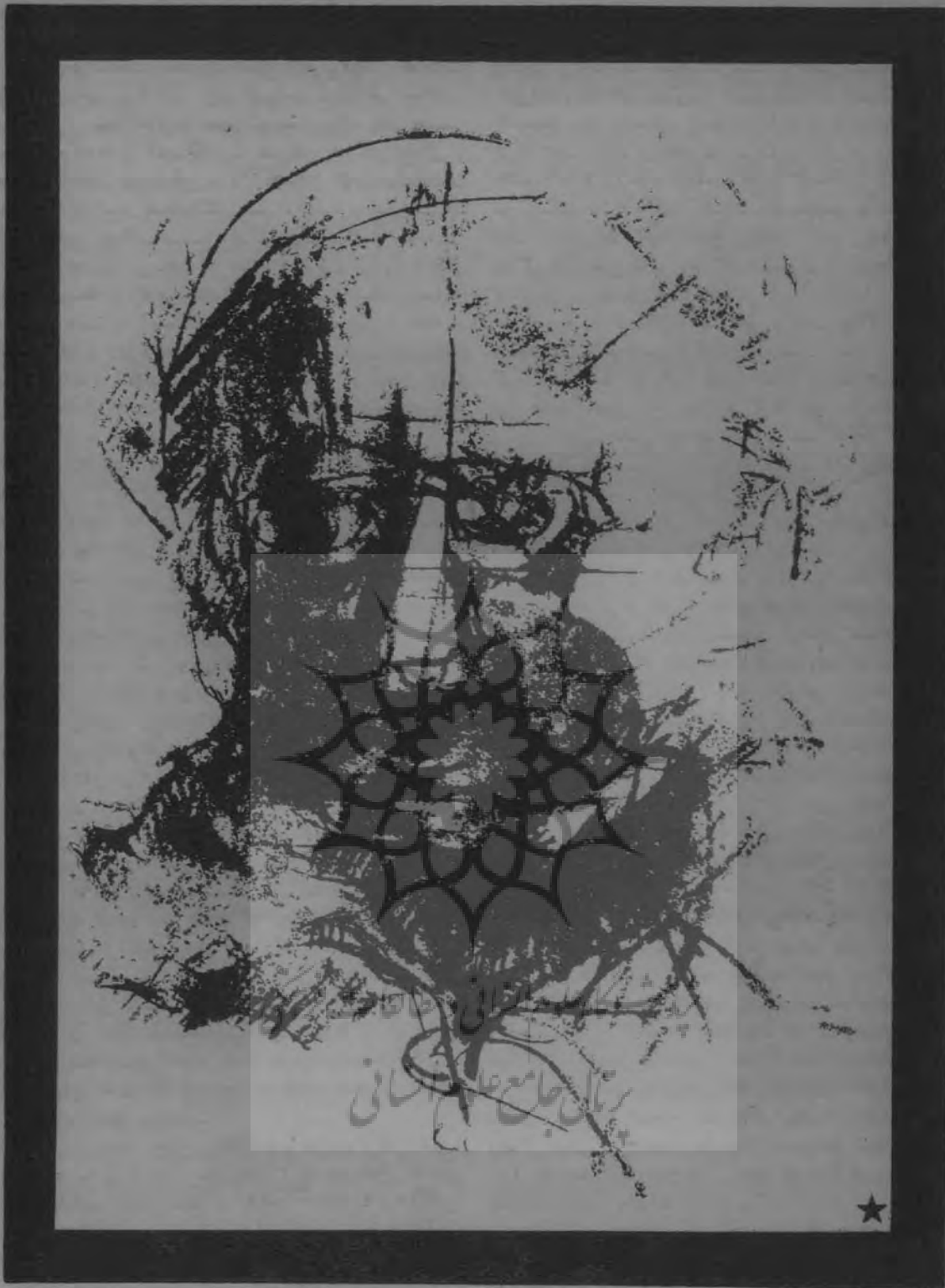
خوب، علت این همه نابسامانی در رفتار و کردار و حرکات و سکنات جوانان چیست؟ و منشأ این درد بزرگ اجتماعی کدام است؟ موضوع چنان مهم و دامن گیر و مبتلا به جامعه است که کم و بیش همه کس دلایلی می داند. بنده نیز می گویم برخی از آن دلایل و موجبات را برشمارم و توضیح کنم، تا معلوم شود آنچه اهل حکمت می گویند: «علت بر معلول مقدم است.» و برای اصلاح و سامان آوردن هر امری باید علت ها را یافت و از بین برد سخنی خردمندانه است و همواره صادق است. از جمله مهم ترین موجبات که بنده می دانم این امور است:

۱ - مشکل اول، بی اطلاع گذاشتن جوانان از حقایق حیات و وقایع عالم است. البته می دانید که روزنامه ها و مجله ها و سینما و رادیو و تلویزیون و بطور کلی آنچه را که امروزه اهل فن «وسایل ارتباط جمعی» می گویند،

مرسوم شده است که در جامعه هر خارق عادت می شود، بحساب جوانان می گذارند. در بسیاری از خانواده، جوان مظهر عصیان و بی بندوباری و بی بندوباری، شهوت رانی، وقت گذرانی و درس نخوانی و بی محنتی و نازاختنی شناخته شده است. و آن مثل قدیم که می گفت:

«جوانی شعبه بی از دیوانگی است.» (۱) بنظر گروه زیادی از روزها بیشتر و محسوس تر از همیشه مصداق پیدا کرده است. تمام نصاب و مواظبت و راهنماییهای ناصحان و واعظان بی نتیجه شده، و هر چه کوشیده و می کوشند تا این گروه را سر عقل بیاورند، متاسفانه فایده بی نمی بخشد، و بیش از همیشه سرناشکسته و دهل دریده باز می گردند. زیرا اگر جوانان اندکی در حقایق و مسائل دقیق بوده اند، اعتقاد و ایمانشان سست شده، و همچون پرکاهی دستخوش امواج مرام ها و ایدئولوژیهای گوناگون گشته اند. و اگر مانند برخی از پدران خود، حیات دنیا را منحصر در «حلق» و «دلق» و «جلق» پنداشته اند، در آغاز جوانی راه پیری سپرده و جان ضعیف و جسم غلیل خود را سربار خانواده فلک زده خود کرده اند، و بقول معروف «احمدک زیبا بود، آبله هم بر آورد»: احمدک را که رخ نمونه (۲) بود آبله بردم چگونه بود؟

می گویند: آن همه فضایل اخلاقی که در قدیم در جوانان وجود داشت، رخت بر بسته است: بجای مهرورزی، کینه توزی؛ بجای دانش اندوزی، میخوارگی و قمار بازی و وحشیش و بنگ و اتلاف وقت؛ بجای ازدواج و زناشویی، لجام گسیختگی و بی بندوباری؛ بجای احترام بزرگان و پدران و مادران، عصیان و نافرمانی و سرپیچی و طغیان؛ بجای درس و مشق، موسیقی و عشق؛ بجای آرایش باطن و پیرایش ظاهر، پرداختن به مظاهر تند و زنده از قبیل



رئیس جامع علمیه اسلامی

نسل معاصر و جوان آمریکا، نخستین کسانی هستند که در عصر تلویزیون (۵) بعرضه هستی رسیده‌اند. حتی اگر شما مانند مارشل مک‌لوهان (۶) مدافع نظریه اصالت تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی (۷)، و اولویت آن نباشید، بسیار مشکل است بتوانید اهمیت این پدیده‌ار شگرف را انکار کنید. تلویزیون عمیقاً در حرکات و سکنات و احوال و اطوار مردم جوان تأثیر می‌گذارد، آنهم از نخستین مراحل کسب‌اطلاع و آگاهی از جهان خارج، که برای جوانهای نسل‌های پیشین آمریکا در دسترس نبود. در عصر پیش از تلویزیون، حمایت و هدایت، یا منع و ردع مردم جوان از وقایع جهان خارج آسان‌تر

در تکامل و رشد جسمی و روحی جوانان و نونهالان امری اساسی است و هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر مستقیم این وسایل را بزروحیه جوانان انکار کند. و در جامعه‌های پیشرفته و دارای نظام صحیح دموکراسی، این وسایل البته در راه صواب بکار می‌افتند، و اهمیت و رسالت خود را نیک دریافته‌اند. یکی از مهم‌ترین این وسایل، و شاید برجسته‌ترین آنها، تلویزیون است. «جیمز مایر» (۴) نویسنده دانشمند و جوان آمریکایی در این باره می‌گوید: «شاید تلویزیون، پس از جنگ جهانی، عظیم‌ترین اختراع صنعتی است که در همه جا متداول و مرسوم شده، و مورد استعمال یافته‌است.

بود. امروزه جوانان به آسانی می‌توانند شاهد تنوع سبکها و روش‌های زندگی باشند، و بسیاری از مسائل حیات را تنها بوسیله زدن یک «سویچ» بنگرند. آنها به آسانی از امکانات و مقصورات انسان آگاه می‌شوند، همچنانکه از نواقص و عیوب او باخبر می‌گردند. ولی تلویزیون در آگاهی جوانان از وقایع اجتماعی، کاری مهم‌تر از اینها انجام می‌دهد. و آن بنظر همین مکتوب‌ها نیست که نوشته‌ها و کتابها و عموماً مطبوعات یک حس جدایی و فاصله میان خواننده و جهان بیرون می‌پرورد، در عوض گوش دادن و تماشای کردن به تلویزیون امری بسیار هیجان‌انگیز است، و مستلزم یک اشتراک درونی و همکاری راستین از جانب بیننده است و هیچ‌گونه فاصله جدایی‌دین نیست. و این حقیقت می‌رساند که نظاره تلویزیون مستلزم نزدیکی و آگاهی مستقیم و بیواسطه با وقایع جهان خارج است. در نتیجه، بسیاری از جوانان آمریکایی چنان بار آمده‌اند که بسیاری از اموری را که از کتابخانه‌ها و آزمایشگاهها و روزنامه‌ها و مجلات می‌خواستند، در تلویزیون می‌یابند. از این رو، باید در تنظیم برنامه‌ها و تهیه مطالب آن بیش از همه وسایل و ابزارهای اطلاعاتی دقت بخرج رود، و الا نتیجه تباہ سازنده و عکوسی بیار خواهد آورد. (۸)

این نکات که ذکر شد، کم‌وبیش باید در مجلات و روزنامه‌ها و رادیو و غیره نیز رعایت شود.

بسیار خوب. اکنون که این وسایل ارتباط جمعی تا این اندازه حائز اهمیت است، ما بچه نحوی از آنها استفاده می‌کنیم؟ سینما که سراسر بدآموز و منحرف‌کننده است. یعنی آنچه را که مردم در زوایای تخیل و گوشه تاریک خانه با ترس و لرز و احتیاط انجام می‌دهند، بوضوح تمام، روی پرده، در معرض دید همگان و مردم پیر و جوان قرار داده است، بنحوی که دقیقه‌به‌دقیقه از دقیق و اسرار سکن و رزی را پوشیده نمی‌گذارد، و شگفت اینجاست که مسوولان امر از روی ریا پیرمرد شصت هفتادساله ناشر «اسرار مگو» را متهم به نشر بی‌عفتی می‌کنند. این هم از کرامات این مملکت است. بنظر این بنده اگر آن پیرمرد، نوشته‌ها و نظرات خود را بصورت عملی نشان می‌داد، و مثلاً بر روی پرده‌ی منعکس می‌کرد آب از آب تکان نمی‌خورد، و بر او نیز خرجی نبود، و وهنی هم در اخلاق و خصل مردم ایجاد نمی‌کرد، چون اساساً همه مراجع ذی‌صلاحیت علمی، حتی دانشگاه تشخیص کرده‌اند (۹) که امروز نظری را کنار بگذارند، و بیفتون عملی و بردان عمل اعتبار قائل شوند، و اساتذ طوسی (وفات ۱۳۶۵ هـ) هم نهصد سال پیش گفته است:

بزرگی سراسر بگفتار نیست  
دو صد گفته چون نیم کردار نیست!

تلویزیون با انتشار برنامه‌های ادبی و «شو»های مبتذل و توهین‌انگیز و فیلم‌های تکراری بی‌فایده صادراتی، آنچه هم از خصل قیامت و ضمانت طبیعی در مردم وجود داشت، از طریق درست و مستقیم آن منحرف کرده است. و چنانچه تهیه و نمایش فیلم‌هایی از زندگی قهرمانان ملی، و دانشمندان بزرگ ایرانی و سختی‌هایی که در راه اعتدال میهن و نجات آن از دستبرد و چپاول بیچارگان کشیده‌اند، و دشواریهایی که در راه کسب علم دیده‌اند، بنمایش سربلای‌های بی‌مزه و دروغ و پرازداد اخلاق می‌پردازد:

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد  
هزار جامه تقوی و خرقه برهیز!

این‌ها را برای چه می‌کنند؟ برای مشغول کردن و بی‌اطلاع گذاشتن و منع مردم از علم، تا به تعبیر ابوبکر خلیف نیشابوری: «خلق را از علم گفتن و شنیدن باز دارند، تا خلق چون علم نشوند و نیاموزند، تا ساریک دل شوند.» (۱۰)

(۹) - مشکل دوم، نزاع پدر و مادر و سردی کانون خانواده است. محیط خانواده باید کانون محبت و ذوق پروری و شکوفاکردن استعدادها و کودکان و نوجوانان باشد. اما در بسیاری از خانواده‌های ما کسودکان بجای دیدن لبخند محبت و نوازش نرم و سخنان لطیف و گوش نواز، به جنگ پدر و مادر و ناسازگاری آنها گوش فرامی‌دهند. پدر در خانواده براه خود می‌رود، و مادر نیز براه خودش. و اگر برسریک سفره می‌نشینند، و باهم معاشرت می‌کنند و همبسته می‌شوند، جملگی ساختگی است. تن‌هایشان در پیش همدیگر و جانت‌هایشان جای دیگر است، و «پیداست کز این میان چه خواهد برخاست.» جوانان و کودکان چون این نفاق‌ها و بی‌مهری‌ها و کینه‌ورزی‌ها

را میان پدران و مادران خود می‌بینند، از نوازش و ملامت آنان مایوس می‌شوند، و چون کانون خانواده را بجای وفاداری و محبت از بیوفایی و پریشانی و خصومت شعله‌ور می‌بینند، بدنبال پناهگاهی می‌روند تا این کمبودها و خلاهای روحی را ترمیم و جبران کنند. تحصیل علم و کمال که مشکل است، و مستلزم استخوان شکنی و دودچراغ خوردن و خدمت کردن پیران است، تازه در جامعه هم خریداری ندارد و وبال گردن است، کدام دانشمند صادق و برجسته صاحب نظری گوشه‌نشین نیست؟ اما رفتن بمحافل دود و سس و تریا و کبابه آسان‌تر و تا حدودی با خوشی و کامکاری همراه است؛ از این نظر آنرا ترجیح می‌دهند. علت بی‌اطلاعی جوانان از حقایق زندگی و نشناختن مفاخر و بزرگان میهن نیز از اینجاست. انسان وقتی باده بیست نفر از جوانان میهن سخن می‌گوید، درمی‌یابد که چه مایه بی‌مایه‌اند. معروف است که از یک غایبی پریشان روزگار پرسیدند: آیا امیر مؤمنان علی را می‌شناسی؟ گفت: می‌شناسم. گفتند: چندمین خلیفه بود؟ گفت: من خلیفه نمی‌دانم، همین اندازه می‌دانم که علی (ع) آن بود که: روز عاشورا حسین (ع) او را در کربلا شهید کرد!

حال از بعضی جوانان ما هم پرسید: «واتر گیت چیست؟ و ماجرای آن مربوط به کیست؟» «ویشام کجاست؟ و ویتانی‌ها چرا با هم می‌ستیزند؟» مانند بر اخفش زلزله نگاه می‌کنند. این درست! اما پسران نیز در این راه دست کمی ندارند، و در بی‌اطلاعی دست جوانان را از پشت بستارند. و حقیقت اینست که جوانان این صفت را نیز از پیران فرا گرفته‌اند که علم نخوانند. زیرا علم عجب و غرور می‌آورد، و آنکه بی‌جاهل راحت‌تر و آسوده‌تر زندگی می‌کند، و اصلاً علم خواندن انسان را از طرب بازمی‌دارد:

بدبختی علم نتوان شد اسباب طرب محروم  
بیا ساقی کج‌جاهل راهی ترمی رسد روزی  
خلاصه، نواع خانواده‌ها و پدران و مادران، علت اصلی بی‌روسامانی جوانان و دختران و پسران، و مایه بی‌سوادی و بی‌اطلاعی آنهاست:

دختران را کهنه‌چنگ است و جدل با مادر  
پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم!

(۱۳) - مشکل سوم، بکارگماردن دختران بجای پسران است. در قدیم رسم برای بود که مرد کار می‌کرد، و نان درمی‌آورد؛ زن هم بچهار اثر بیت، می‌کرد و کدبانوی و نظافت‌خانه برعهده او بود. همه مردم نیز کار دولتی و اتاق و غیره مستقل نمی‌خواستند؛ و چنانکه می‌دانید حتی بعنوان اینکه پول دولتی بیت‌المال است و حرام است، گرد ادارات دولتی نمی‌گشتند، و اگر کلاهشان را هم در این اماکن می‌انداختند، بر نمی‌داشتند، با رسوخ و تقوؤ تمدن مادی مغرب زمین و برخی عوامل دیگر، بطلان آن عقیده برای قاطبه مردم ظاهر گشت و اکنون آرزو بدنبال پیدا کردن کار دولتی بشهرها هجوم می‌آورند. حتی دهقانان و برزرگران کار زراعت و گلهداری و طبیعت زیبا و آرام را ول کرده، با اندک سواد خواندن و نوشتن می‌خواهند در ادارات دولتی - و لوبغیل و شغلی و کناسی استخدام شوند، اولاد و اخفاد کسانی که بظرافت رجلی سیاست نمی‌رفتند و پول دولتی نمی‌گرفتند و «استغناء» داشتند، بحمدالله امروزه مانند کفتار دهان باز کرده‌اند. و همه اموال به اصطلاح دولتی را با شعار «مال وقف است و تعلق بدعاگو دارد» فرو می‌بلعند و فیل هم جلودارشان نمی‌شود. زمانه هم دیگرگون شده، یعنی: بجای استخدام پسران، دختران را بکار می‌گمارند و جوانان را در خیابان‌ها سرگردان و ویلان راه می‌اندازند. آن وقت همین قوم می‌فرمایند: جوانان ما فاسد شده‌اند. انسان که کار نداشته باشد طفیلی می‌شود؛ طفیلی پدر و مادر و خویشاوندان. و اگر آنها نبودند، و یا توانایی نداشتند، طفیلی جامعه. جوانی که پول و کار و سروسامانی ندارد، چگونه می‌تواند ازدواج کند؟ نیاگان ما می‌گفتند: «بیگاری بهتر از بیکاری است.» و مولانا جلال‌الدین بلخی می‌گوید: «کوشش بیهوده به از خستگی است!» و منتسکیو Montesquieu (۱۶۸۹-۱۷۵۵ م) در ضمن وظایف دولت می‌گوید: «وظیفه دولت آن است که بداد بیچارگان برسد، و از آنها حمایت بکند. اما فقیر و بیچاره کسی نیست که پول و غذا ندارد، بلکه کسی است که کار ندارد!» (۱۱)

آری بیکاری منشأ بسیاری از دردها و مشکلات اجتماعی ماست. جوان هم چون بیچاره است، زن نمی‌گیرد، و دختران نیز شوهر نمی‌توانند بکنند،

و حتی تا سنین کهولت و میانسانی در خانه می ماند ، و با اگر اصالتی نداشتند هر تنگ جماعت می شوند . آنوقت فریاد پدران و مادران بلند می شود که دخترمان فرمانبردار نیست ؛ به کلوب های شبانه و مجالس رقص و باراتی های پسران می رود .



از طرفی اشتغال دختران مایه عصیان در خانواده می گردد . دختری که تا دیروز ماهی هفتصد هشتصد تومان درآمد نداشت ، در خانه مطیع پدر و مادر بود ، امروز نه تنها مطیع نیست ، بلکه می خواهد پدر و مادر را به اسارت بگیرد ، و در ازاء آن پول اندک ، از سفیدی گچ تا سیاهی ذغال ، از شیر مرغ تا جان آدمی زاد ، از سیر تا پیاز ، و خلاصه از تفسیر تا قطمیر همه چیز می خواهد ؛ در حالی که آن پول مخارج زینت و زیور خودش را کفاف نمی دهد . اینان نمی دانند که پدر و مادر هر اندازه قدیم باشند ، و فکرشان بنفایل و مناقب نورستگان نرسد ، یک دو پیراهن بیشتر دریده اند . و آنگهی چه مانعی دارد که انسان ، با اختیار و اراده خود ، خودش را محدود و مجبور کند ، زیرا این کاریج منافاتی با آزادی و اختیار او ندارد (۱۳) ، و این مایه بلند پروازی و هوا گرفته هیچ شایسته نیست :



ای باز هوا گرفته باز آری و مسرو کر رشته تو نخي در انگشت من است . ممکن است بگویند : زن باید کار بکند ، و امروزه نظام جامعه ها هم چنین اقتضاء می کند . بنده قبول دارم . در شوروی نیز ۵۵ درصد کارهای مهم و اقدامات همگانی در ید کفایت زنان است . و «امپروزول» زن پیامبر نیز در بیشتر جنگها زخم مجروحان و خستگان را می بست ، و بسداوای آنها می کوشید . و امروزه هم در پزشکی و برخی شعبه های تخصصی از وجود زنان و کارهای آنان گزیری نیست . اما کار زن تنها ماشین نویسی و منشی گیری نیست . در کشور ما این کارها ، دختران را به تروسک های خیمه شب بازی مبدل کرده ، که خیمه شب بازیان ، با بهارت با آنان بازی می کنند . این عمل باعث شده که دختران امروز و مادران فردای میهن همه وظایف اصلی خود را ترک گویند ، و در جلب رضایت صاحب متصبان اداری بکوشند .



(۴) - مشکل چهارم اینکه « پسران در هوس اند و جوانان در قفس » . شگفت ایست که پسرانی که جوانان را ملامت و سرزنش می کنند ، و این گروه را فاسد الاخلاق و لجام گسیخته می پندارند ، خود از آنها بدتر و لجام گسیخته ترند ، و شش اسبه بسوی فساد و تباهی می تازند . معروف است که « عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر از وی درخواست که مرا بر قومی امیر گردان . گفت : یا عم بلک نفسک ترا بر تن تو امیر کردم . و مقصود از این سخن آن است که تو که با نفس خوش بر نیایی ، چگونه فرمانروایی و حکومت بر مردم توانی کرد؟ » (۱۳) حالا پیری که در اعمال ناپسند و رفتار نابخردانه خود از جوانان هم سخت گرفته ، چگونه می تواند آنها را ملامت کند ، و با آینه صلاح داشته باشد . پیری که شرایط و احوال روحی و زندگی خود را نمی داند ، و با می داند و نادیده می گیرد ، و خانواده و کودکان خود را فرومی گذارد و دنبال نظر بازی و کارهایی از این قبیل می رود ، بسامان آوردن جوانان کوچک می تواند همین شعر معروف عربی را می دانید که می گوید :



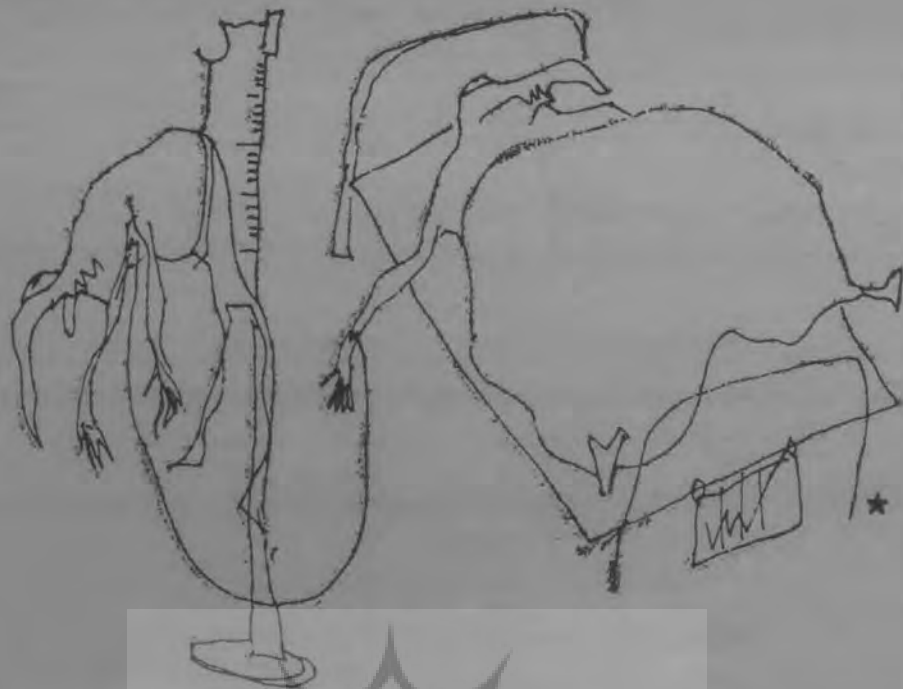
شیخان عجیبان هنا أبرد من یخ  
و نزدیک بمعنی آن گویند پاری گوید :  
چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد  
پیری است نه کافری نهان نتوان کرد!



و در امثال و حکایات پاری آمده است که : « در شهری ، دو کودک از زمان کودکی با بوقت پیری مبادله می کردند ! چون بزرگ شدند ، مؤذن شده بودند . یک روز در مأذنه اذان گفته بودند ، و از هر دری سخن می گفتند . یکی بدیگری گفت : این شهر ما عجب خراب شده است . رفیقش گفت : برادر ! شهری که پسران با برکش من و تو باشیم ، آبادانی در او بیش از این توقع نتوان داشت ! » (۱۴)



این پسران که در لجام گسیختگی و بی بند و باری دست برخی از خلفای اموی را از پشت بسته اند . و جز به « زن » و « عشق » و « شراب » نمی اندیشند عشق را سخیف ، و کلاسیک ، و خالی از معنی می دانند . بیشتر جوانان مادر مرده هنوز به عشق پاک کم و بیش پای بندند . اما اغلب پسران به قول آن نویسنده پیر امریکایی می گرایند که گوید : « عشق اصطلاحی است



چون کار و اختیار، دست این گروه است بهر طریق که شد بره را  
 انجام می‌دهیم! « شاید هم راست می‌گویند چون غالباً شاعران بیچاره  
 دروغ می‌گویند، و ناصر خسرو می‌گوید: « دروغ است ساینده  
 مرشاعری را! » و نظامی وقتی بفرزندش نصیحت می‌کرد، می‌گفت:

می‌جوینده حلال است سوی صاحب رأی (۱۹)

شاعفی گوید شطرنج مباحست بی‌ساز!  
 شحیح کود کسک ساده رنج را مالک

نیز کرده‌است ترا رخصت داده‌است جواز!  
 و شاعری بزبان تازی این جمله را در بیتی گرد آورده است:

واشرب، ولط وازن وقامر واحتجج

فی کل مسألة بقول امام

این پیران، با تعریف و تمجید و ستایش دروغین خود، اندک اندک  
 دل و دین دختران را می‌ربوید، و این گروه که مادران فردا و مریبان اطفال  
 جامعه خواهند شد، آلوده می‌گردد.

بقول فخرالدین اسعد گرگانی (وفات ۵۶۶ هـ):

بهر خو چون بر آریشان بر آیند  
 یگان افزارک دیند و ست را بند  
 یگفت خوش، تن ایشان را سپارند  
 زان، گفتار مرغان راست دارند  
 زبون مرد خوش گفتار باشد!  
 زن ارچه ز سرک و هشیار باشد  
 تو چون خور روشنی، چون مه‌نکوبی  
 بلا ی زن در آن باشد که گویی  
 و یا چون زاهدان پرهیزگاری  
 زن ارچه خسرواست از شهر یاری  
 نیندیشد کز آن بدنام گردد! (۴۰)

\*\*\*

بسیاری از پیران می‌گویند: جوانان تابع احساساتند، و از عقل پیروی  
 نمی‌کنند؛ در حالی که خود نه احساس دارند و نه عقل بکار می‌برند. کدام یک  
 از پیران و بزرگان، برای جوانان راه و چاه را - از راه صحیح و بی‌ریا -  
 نشان دادند. نسل جوان ۴۵ یا ۵۰ یا ۶۰ ساله نیستند که همه چیز را از نظر گاه  
 عقل بسنجند. جوان غرائزی دارد سخت لطیف و ظریف و طبیعی، که باید  
 کوشید تعادلش بهم نخورد، و همچنانکه به عاقل بودن او ارزش می‌گذاریم،  
 باید به پاکی احساسات او نیز بکوشیم. چه زندگی عاقلانه به تنهایی برای  
 جوانان نفع دارد و نه کشش، و خشک و بی‌فیایده است. اگر جوان مانند  
 سعدی رک و پوست‌کنده می‌گوید:

ما عشق را بیان می‌کنیم، ولی سکس را  
 انجام می‌دهیم! « شاید هم راست می‌گویند چون غالباً شاعران بیچاره  
 دروغ می‌گویند، و ناصر خسرو می‌گوید: « دروغ است ساینده  
 مرشاعری را! » و نظامی وقتی بفرزندش نصیحت می‌کرد، می‌گفت:

جو اکذب اوست احسن او

در شعر بیخ و در فن او  
 و چنانکه می‌دانید، وقتی تیمور لنگ (۷۳۶ - ۸۰۷ هـ) بر شیراز مسلط  
 شد، حافظ پیش او رفت، و از قافه بنالید و حاجت خواست. امیر تیمور

گفت:

نه تو گفته‌ای:

« اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را! »

کسی که سمرقند و بخارا بیک‌حال ببخشد. مفلس نباید حافظ در  
 جواب فرمود: قربان! آن‌طور بخشیدیم که به این‌روز افتادیم و پیشش شدیم (۱۵۰)  
 مسعود سعد سلمان نیز، در خطاب بخود، همین معنی مورد نظر داشتند

«بگه دنیا» را می‌گوید:

شاعری تو مدار روی گران  
 شاعران روی را گران نکنند  
 نکنی آنچه گویی و نه شکفت  
 کا آنچه گویند شاعران، نکنند! (۱۶۶)

\*\*\*

جوان بیچاره نه زر دارد و نه زور؛ اما پیر، هم زر دارد و هم زور.  
 و دیری است که سعدی گفته: « هر که را زر در ترا زوست. زور در بازوست، و  
 آنکس که بمال دنیا دسترس ندارد، در همه دنیا کسی ندارد! »  
 پدران ما فرزندان خود را نصیحت می‌کردند که: « اگر دخترت  
 دوشیزه باشد، داماد دوشیزه کن، تا چنانکه زن دل در شوی بندد، شوی نیز  
 دل در وی بندد. » (۱۷)

اما این رسم اکنون برافشاده، و پیران به نیروی زر، و قدرت و عزت  
 مقام، چون « شوهران دوشیزه » شده‌اند، و اگر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را.  
 این جماعت، چون دختران دوشیزه و بانوان را در ادارات مشغول کار می‌کنند،  
 و از این رهگذر توده عظیمی از جامعه، کار می‌بایند، در واقع « خیرعام »  
 است، از این رو اگر در این میان « شر جزبی » اتفاق بیفتد، منطقی است و هیچ  
 گناه و کفاره ندارد. مگر نه اینست که سر حلقه و اصلان جهان گفته است:  
 « شر جزبی » از برای « خیرعام »

شرح رخصت می‌دهد بگذار گام! (۱۸)

ز روی خوب، «لکم دینکم ولی دینی!» (۲۱)

جای ملامت نیست. او تیار دارد، باید جامه در او وسایلت جسم و روحش باشد. وقتی در این فکر نباشد، جوان مانند نهالی خودپر و گیاهی خودرو بی ثمر و اثر خواهد ماند. اینجا گناه گردن کیست؟ و آیا تنها مانع ولعن و شتم و ضرب اصلاح می شود؟ البته نه! زیرا طبیب انسان «آنچه یافت می نشود، آتش آرزوست» و بیشتر امور ممنوعه را می طلبد. بقول مولانا: گرم تر می شد از آن منعی که کرد / گرم تر گردد همی از منع مرد.

در قابوسنامه آمده است که: «آدمی از چهار چیز ناگزیر است: اول نانی، دوم: خلقانی، سوم: ویرانی، چهارم: جانانی.» (۲۲)

انسان فرشته نیست که از نور ارتزاق کند و به هوس و لباس و غذا و خوابگاه نیازی نداشته باشد. بقول قاضی:

آترا که نه هوس، نه خور و خواب فرشته است

و آدم همه محتاج خور و همسرو خواب است! شما این امور را برای جوانان مهیا کنید، و از کودکی در تہذیب و تربیت او بکوشید، و محیط خانواده را برای او کانون عشق و محبت و مظهر مهر و نوازش کنید، پدر و مادرهای نیک اندیش و با فضیلت شوید، دختران خود را از واقعیت های زندگانی آگاه سازید، خود از شرب زنده داری ها و شادکامی ها بکاهید، و بنیادی محیط خانواده و بازی و آمیزش با کودکان و جوانان خود قناعت بورزید، از کتاب خواندن مانند جن از بیم الله نگرزید، آنوقت اگر جوانان را لجام گسیخته و بی بندوبار دیدید، ملامت کنید، و اگر این کارها را انجام ندادید، ملامت بیهوده متکینید، و سخن خواجه شیراز را در گوش گیرید که می فرماید:

حافظ، چه شد از: عاشق، ورنداست، و نظرباز

بس «طور عجب» لازم ایام شباب است.

والسلام والاکرام

۵۳۴۵

(۱) - «الشباب شعبه من الجنون». این سخن را به ازسطحیست داده اند. (قابوسنامه، ص ۱۰۶، چاپ مرحوم سعید نفیسی) و در معنی آن سخنان دلپذیر زیاد گفته اند. مسعود سعد سلمان گوید:

جوانی ز دیوی نشان است ازیرا / که صحبت ندارد خرد با حیوانی / اگر با جوانی خرد یار باشد / یسکی اتفاقی بود آسمانی / جوان خردمند نزدیک دانا / چو دری بود کش به زر بر نشانی / نمونه: زشت.

(۳) - همچو ابلیسی که گفت: «اغویستی» خود شکستی جام و ما را می زنی. و عرب در این مورد گوید: «خریبی رو بگی و طیفی رو: امی» می زند و خود می گیرد، و بر من پیشی می گیرم» و خود شکایت می کند

- 4) - James Meyer.
- 5) - The Age of T.V.
- 6) - Marshall Mc Luhan.
- 7) - Communication Theory.

(۸) - ترجمه از مجله Dialogue، چاپ پنسیلوانیا و واشنگتن، سال ۱۹۷۲، شماره اول، مقاله James Meyer، زیر عنوان «دانشجو و دیگرگونی اجتماع: Student and Social Change» صفحات ۸-۱۰.

(۹) - «تلخیص دادن» در فارسی درست نیست، چنانکه مشخص کردن می گویم نه مشخص دادن. و خواجه شیراز می فرماید: چون نقش غم زد دور نماید شراب خواه / تشخیص کرد ایم و مداوا مقررات. در صورتی که می توانست «تشخیص داده ایم» بگوید، و وقتی هم در وزن شعر پیدا نمی شد.

(۱۰) - «قصص قرآن مجید»، ص ۲۹۷، چاپ دکتر یحیی مهدوی، استاد دانشگاه تهران.

(۱۱) - نگاه کنید به: تاریخ فلسفه A History of Philosophy تصنیف فردریک کاپلستون Frederick Copleston ج ۶، ص ۱۴-۱۳؛ و «سیر حکمت در اروپا»، ج ۲، ص ۹۳، چاپ اول، تالیف حکیم

(۱۲) - اشاره است به این قاعده که حکماء گویند: «الاضطرار مالاخيار لاینا فی الاختیار!» (برای شرح و منشأ این قاعده نگاه کنید به «شرح مقاصد» تفتازانی، ج ۲، ص ۱۸۹، چاپ مصر).

(۱۳) - «کشف المحجوب»، مجویری، ص ۲۰۹، چاپ ژوکوفسکی.

(۱۴) - «رساله دلگشا»، عبید زاکانی، ص ۱۰۸، چاپ میوشفر.

(۱۵) - «انیس العشاق»، ص ۲۱۹، بنقل از «یادداشت های

قروینی»، ج ۹، ص ۳۰، چاپ ایرج افشار. این داستان را به بیانی دیگر هم نقل کرده اند. و نکته مهم اینست که از نظر تاریخی محلشک و تردید است. زیرا وفات خواجه شیراز به اصح اقوال در ۷۹۱ هجری واقع شده، در حالی که امیر تیمور در سال ۷۹۵ هجری از قنقش فرج کرده است.

(۱۶) - ابیاتی که از مسعود سعد سلمان نقل شد، ترجمه و اقتباس از

آیه های ۲۲۴ تا ۲۲۶، سوره بیست و ششم (الشعراء) قرآن است که گوید: «الشعراء یتبعهم الغاؤون. الم تر انهم فی کل وادی هموم. وانهم یقولون مالا یفعلون!»

(۱۷) - «قابوسنامه»، ص ۱۳۷، چاپ سعید نفیسی. این سخن را

در «المحاسن و المساوی»، بیهقی، ص ۱۴۳، چاپ مصر به شهربانو

دختر یزدگرد ساسانی (۶۳۲-۶۵۱) نسبت می کند.

(۱۸) - «مثنوی»، دفتر سوم، ص ۲۴۱، چاپ علاءالدوله.

(۱۹) - مقصود از صاحب رای «ابوحنیفه» (۸۰-۱۵۰ هجری) است که در احکام دینی رای و قیاس را معتبر می دانست.

(۲۰) - «وس و رامین»، چاپ مجتبی مینوی، ص ۱۶۳.

(۲۱) - آیه ۶ از سوره النصر (۱۰۹) خدا از زبان پیامبر می گوید،

بگو: دین شما از آن شما باد و دین من از آن من. و مقصود آن است که من کاری بکنم شما ندارم، و شما نیز کاری بمن نداشته باشید.

(۲۲) - «قابوسنامه»، ص ۱۰۶، چاپ نفیسی.



مطالعات فرهنگی  
علوم انسانی